

درس سیصد و هشتاد و هشتم: صوت ۴۱۰

کلام مرحوم حکیم راجع به عدم شرطیت وجود

موضوع برای تعلق تکلیف (2)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلب دیگری که در فرمایشات مرحوم آقای حکیم به چشم می خورد این است که وجود موضوع، شرط برای تعلق تکلیف نیست.^۱

تفصیل کلام مرحوم حکیم در باب عدم شرطیت وجود موضوع برای تحقق تکلیف

عدم تعلق تکلیف بر ماهیة الشیء بما هی هی در مقام انشاء

ما باید این قضیه را قدری باز کنیم که وجود موضوع، شرط برای تعلق تکلیف نیست به چه منظور است؟! آیا منظور ایشان در تعلق تکلیف صرفاً تعلق تکلیف در مقام انشاء به یک قضیه طبیعی است یعنی ماهیة الموضوع من حیث هی هی مورد نظر شارع است و تکلیف به آن ماهیت من حیث هی هی تعلق می گیرد؟! اگر این طور است، عرض شد که این مسئله باطل است چون تکالیفی که شارع آن تکالیف را متعلق با موضوع کرده است، به لحاظ افعال مکلفین وضع شده است و فعل مکلف عبارت از یک امر خارجی است و تکلیف نمی تواند بر ماهیة الشیء بما هی هی در مقام انشاء تعلق بگیرد.

و اگر مقصود ایشان در وجود یا عدم وجود موضوع، تعلق تکلیف به موضوع خارجی در ظرف اعم است یعنی آن الزام متعلق بر یک موضوعی شده است بما أنه خارج و بما أنه موجود سواء وجد أو لا يوجد، اگر این مقصود است، خب این مسئله اشکالی ندارد ولی این دخلی به مانحن فیه ندارد! مسلم است که حرمت خمر بر خمر بما هو موجود فی الخارج تعلق می گیرد، نه بما هو موجود فعلاً؛ هر وقت که خمر در خارج محقق شد فهو حرام سواء تحقق أو يتحقق أو حالاً بنابراین تعلق تکلیف به موضوع به لحاظ وجود خارجی امر مسلم است ولی صحبت در این است که در مانحن فیه که بحث اشتغال ذمه به یک تکلیف است، این ربطی به ما ندارد و مرحوم آقای حکیم می فرمایند که در تعلق تکلیف به یک موضوع، وجود او هیچ شرط نیست؛ چه وجود خارجی داشته باشد یا نداشته باشد مانند دلیل و حجت بر تکلیف می ماند، همان طور که حجت بر تکلیف شرط برای تکلیف نیست والا دور لازم می آید همین طور وجود خارجی موضوع، شرط برای تکلیف نیست.^۲ بنابراین به فرمایش ایشان لا شبهة فی مفسدة الخمر المفقود و همین طور لا شبهة فی تعلق کراهة

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۳۰۰.

۲. همان.

مولی بالخمر المفقود. اینجا این مسئله پیش می‌آید که اگر صحبت در مفسده و در کراهت است، این مفسده و کراهت به چه تعلق می‌گیرد؟ آیا به موضوع **بما هو موضوع** به لحاظ وجود خارجی؟ یا به موضوع موجود خارجی تعلق می‌گیرد؟ کراهت مولا به چه تعلق می‌گیرد؟ به خمر **بما هو خمر** به لحاظ وجود خارجی تعلق می‌گیرد یا اینکه نه، به خمر موجود در خارج تعلق می‌گیرد؟! آن مفسده و کراهتی که در مقام انشاء هست با کراهت و مفسده‌ای که در مقام ابتلاء هست تفاوت می‌کند؛ یعنی وقتی شما می‌گویید که مفسده به خمر مفقود خارجی تعلق می‌گیرد چرا نمی‌گویید که مفسده به خمر ولو اصلاً در خارج نباشد تعلق می‌گیرد؟! چرا در اینجا فرق می‌گذارید؟! شما که می‌خواهید آن خمر مفقود را متعلق برای مفسده و کراهت قرار بدهید، پس منظور شما از موضوع خارجی موضوع موجود خارجی است والا از اول می‌گفتید که کراهت مولا بر خمر قرار گرفته و **لو لم يوجد، نه خمری که وُجِدَ و فُقِدَ نه خمری که وُجِدَ و يُضْطَرُّ إِلَيْهِ**؛ خمری که در مقام انشاء متعلق برای کراهت است، آن خمر در عالم انشاء به لحاظ وجود خارجی مفسده دارد اما نه خمر من حیث هو هو، خمر من حیث هو هو که مفسده ندارد بلکه خمر من حیث هو هو **ماهیه من الماهیات** تا این ماهیت لباس وجود نپوشد **لا يتعلق به المفسدة و المصلحة** بلکه در عالم ماهیت **الماهية من حیث هی هی لا لیس و لا أیس.**

پس احکامی که بر موضوعات خارجی به لحاظ وجود خارجی تعلق گرفته این احکام متعلق برای موضوعشان هستند **سواء وُجِدَ الموضوع خارجی أو لا یوجد** اما اینکه مفسده بر یک خمر مفقود تعلق بگیرد دلیل بر این است که ایشان وجود خارجی موضوع را متعلق برای تکلیف می‌دانند، نه ماهیت را به لحاظ وجود خارجی؛ یعنی در اینجا خلط شده است و جمع بین متناقضین در اینجا تحقق پیدا کرده است چون از یک طرف گفته‌اند که تحقق موضوع خارجی شرط برای تکلیف نیست، خب این مطلب برای ما قابل قبول است تکلیف به خمر تعلق گرفته است نه به خمر موجود در خارج بلکه به خمر تعلق گرفته **بما هو موجود فی الخارج** که هر مصداق خمری که در خارج **یوجد** این مصداق برای متعلق تکلیف است.

مثل اینکه بگوییم: **أکرم العلماء**، حالا این **أکرم العلماء** شامل علماء موجود **فی البلد** نیست. یک وقتی این بلد هزارتا عالم دارد: **أکرم العلماء**، یک وقتی صدتا عالم دارد باز: **أکرم العلماء**، یک وقتی این بلد یک عالم دارد باز: **أکرم العلماء**، یک وقتی این بلد اصلاً عالم ندارد باز: **أکرم العلماء**. **أکرم العلماء** از بین نرفته است بلکه به عنوان یک قضیه کلی هر وقت مصداق برای او پیدا شد منجز خواهد شد یا فعلی خواهد شد.

اگر این مطلب باشد این مسئله قابل قبول است که تعلق احکام بر موضوع به لحاظ وجود خارجی است اما اینکه شما مفسده را بر آن خمر مفقود متعلق کنید، برای چه این کار را کردید؟! خمر مفقود با خمر غیر موجود چه فرقی می‌کند؟! **المفقود مفقود المعدوم معدوم** اینکه شما مصلحت را به خمر مفقود متعلق کردید و کراهت مولا را به خمر مفقود متعلق کردید دلیل بر این است که وجود خارجی موضوع الآن برای شما منجز

است و **هُوَ يُخَالِفُ مَا قُلْتُمْ سَابِقاً** که وجود خارجی موضوع شرط تحقق تکلیف نیست بلکه شرط تحقق تکلیف عبارت از قدرت بر اتیان و **عدم المانع من المزاحم** است؛ عدم تراحم با اهمّ عدم مزاحم اهمّ، شرط برای تحقق تکلیف است، آن قدرت شرط تحقق موضوع به تکلیف ذاتاً می شود و آن اضطرار و مانع شرط تحقق تکلیف عَرَضاً می شود چون اضطرار عارض می شود. شارع آن اضطرار را به عنوان مانع برای تکلیف قرار داده است و در بعضی از موارد هم اضطرار را مانع برای تکلیف قرار نمی دهد. در تقیّه آن احکام اولیه متبدل به احکام ثانویه می شوند. در تقیّه در آنجایی که حفظ دم، عرض، حیثیت و شخصیت لازم است خب احکام اولیه تغییر پیدا می کنند.

وجوب دفاع از نفس امام علیه السلام

حالا اگر قرار بر این باشد که نفس امام علیه السلام در معرض خطر باشد دیگر در آنجا تقیه نیست. وقتی نفس امام در معرض خطر است بر هر کسی واجب است که از نفس امام دفاع کند ولو اینکه به قتل برسد! دیگر آنجا تقیه نیست! شارع در بعضی موارد تقیه را برمی دارد، در بعضی موارد اضطرار را برمی دارد، در بعضی موارد احکام ثانوی ملغی می شود مثل اینجا، اما در بعضی موارد شارع حکم به تراحم با اضطرار می کند و آن اضطرار حاکم بر احکام اولی می شود. علی کلّ حال اعتبار این مسئله به ید شارع است و هر چیزی که اعتبار و وضعش به ید شارع باشد این عرضی می شود یعنی مزاحمت، مزاحمت عرضی می شود اما عدم قدرت تراحم ذاتی دارد یعنی ذاتاً شرط برای تعلق تکلیف است.

بیان اشکال وارد بر کلام مرحوم حکیم

علی کلّ حال این اشکالی که بر مرحوم آقای حکیم وارد می شود این است که شما وجود خارجی موضوع را که مفقود است متعلق برای کراهت و مفسده قرار دادید بنابراین دیگر نمی توانید تکلیف را به صرف خود آن موضوع **بما هو موضوع** به لحاظ وجود خارجی متعلق کنید و وقتی که این طور شد یعنی شرط برای تکلیف، وجود خارجی شد بنابراین در صورت فقدان أحد الأطراف اصلاً اصل تکلیف دیگر در این صورت منتفی می شود.

بنابراین اشتغال ذمه ای که شما می گوئید که با وجود فقدان أحد الأطراف اشتغال ذمه موجب استصحاب بقاء تکلیف است این در اینجا مورد خدشه قرار می گیرد. این اشکالی بود که بر ایشان از این ناحیه وارد می شود. بعد ایشان در اینجا می فرمایند که ما تا اینجا با مرحوم آخوند موافقیم و توافق هم از این نقطه نظر است که آن خمر مفقود وجودش شرط برای تکلیف نیست، این مقدار را با مرحوم آخوند موافق هستیم پس **سواء کان موجوداً أو کان مفقوداً يَتَعَلَّقُ التَّكْلِيفُ عَلَيْهِ** - البته در این اشکال شد - این مقدار با مرحوم آخوند موافق هستیم. اشکال در این است که مرحوم آخوند آن اشتغال قبل از فقدان را در صورت فقدان أحد الأطراف موجب

بقاء تکلیف می‌داند نسبت به طرف باقی، چون ذمه قبل از فقدان به طرفین اشتغال پیدا کرده بود - الفاقد و الباقي - بنابراین وقتی که أحد الأطراف مفقود شد آن اشتغال نسبت به آن طرف باقی ادامه پیدا می‌کند و استصحاب می‌شود؛ انسان شک می‌کند که آیا با فقدان أحد الطرفين آن تکلیف ساقط است یا نه؟ اشتغال ذمه اقتضاء تکلیف را می‌کند.

اما در مورد اضطرار مرحوم آخوند می‌فرمایند: اضطرار شرط تکلیف است عرضاً ولو در عالم انشاء، اصلاً حتی به منجزیت هم نمی‌رسد! در عالم انشاء شرط حرمت متعلق به خمر، عدم تعارض با مزاحم اهم است و چون اضطرار مزاحم اهم است لذا از وضع تکلیف در عالم انشاء جلوگیری و منع می‌کند. در آنجا چون اضطرار هست اصلاً وقتی اضطرار بیاید دیگر تکلیفی نیست؛ یعنی تکلیف مشروط بر عدم اضطرار است و این اضطرار می‌آید اصل تکلیف را **إِنَاءً وَ كَشْفاً** برمی‌دارد و می‌گوید که تکلیفی در اینجا نبوده است.

اشکال مرحوم حکیم بر کلام مرحوم آخوند درباره فرق بین اضطرار و فقدان

اینجا مرحوم آقای حکیم نسبت به ایشان ایراد می‌کنند و می‌گویند که چه فرقی بین اضطرار و فقدان است؟! گرچه ما قائلیم بر اینکه وجود موضوع شرط برای تکلیف نیست ولی علم به وجود موضوع، شرط اشتغال ذمه است؛ خود وجود موضوع شرط برای تکلیف نیست اما علم به وجود موضوع، شرط برای اشتغال است و اگر انسان علم نداشته باشد ذمه‌اش اشتغال پیدا نمی‌کند! در واقع ایشان قائل به این هستند که در تکلیف فعلی و در مرحله فعلیت که همان بحث اشتغال است، در آنجا علم باید باشد تا اینکه آن اشتغال در آنجا محقق بشود. اگر طرفین برای علم اجمالی باشند اما مکلف علم نداشته باشد ذمه‌اش اشتغال پیدا نمی‌کند. فرض کنید إنائین مشتهیین در خیابان هستند و من هم در این اتاق نشسته‌ام و هیچ ارتباطی ندارم، آیا ذمه من نسبت به اینها مشغول است؟! نه در شارع است و هیچ ارتباطی با من ندارد، یا فرض کنید إنائین در مغازه خمار هستند و اینها هیچ ارتباطی با من ندارند. یا فرض کنید اختین مشتهیین که أحدهما محلل و دیگری محرم است در فلان کشور و در فلان قاره هستند اینها به مکلف ارتباطی ندارند تا وقتی که مکلف جنبه علم که جنبه تکوینی اوست نسبت به مورد ابتلاء علم در او تحقق پیدا نکند ذمه او مشغول نمی‌شود. پس اشتغال ذمه منوط به علم است و وقتی که منوط به علم شد دیگر فرق نمی‌کند بین **أحد الإناء المفقودة و بین الاضطرار**. چرا؟ چون وقتی که ذمه مشغول به طرفین شد قبل از اضطرار، این اشتغال ذمه باقی می‌ماند. اگر شما قائل به این هستید که خود نفس علم به إنائین مشتهیین بدون ذم ضمیمه موجب اشتغال ذمه است خب این علم موجب اشتغال است.

اگر در مورد اضطرار شما حکم به انحلال علم اجمالی می‌کنید، در مورد فقدان أحد الإنائین هم باید حکم به انحلال علم اجمالی کنید. اگر شما آن علم را می‌خواهید استصحاب کنید در هردو استصحاب کنید درحالی که جای استصحاب هم نیست. اگر می‌گویید که آن علم با اضطرار به أحد الإنائین منتفی می‌شود در

مورد فقدان هم منتفی می شود، آیا علم به إنائین مشتبّهین با علم به یک طرف یکی است؟! آیا هردوی اینها یکی است؟! شرط اول در استصحاب بقاء موضوع است، وقتی که موضوع برای اشتغال که علم مکلف به إنائین مشتبّهین است منتفی بشود به واسطه اضطرار، به همان کیفیت به واسطه فقدان أحد الإنائین آن علم هم منتفی می شود چون به إناء واحد تعلق گرفته است.

در اینجا مرحوم آقای حکیم می فرمایند که اشکال بر مرحوم آخوند وارد است زیرا از نقطه نظر انحلال علم اجمالی دیگر فرقی نیست؛ چه أحد الإنائین به واسطه اضطرار از اطراف علم اجمالی خارج بشوند و چه به واسطه فقدان از اطراف علم اجمالی خارج بشوند آن علم به طور کلی منتفی شد. این اشکال بر مرحوم آخوند بود.^۱

از این نقطه نظر اشکال مرحوم آقای حکیم وارد است یعنی از نقطه نظر اینکه علم تعلق به طرفین گرفته است و مرحوم آخوند آن ملاک برای انشاء را در مورد بقاء تکلیف در مورد اضطرار قبول دارد، از این نقطه نظر اشکال ایشان وارد است زیرا طرفین علم اجمالی عبارت از این إنائین است؛ این إناء و این إناء اینجا طرفین برای علم اجمالی است و مرحوم آخوند می گوید که یکی از طرفین به واسطه اضطرار خارج می شود یعنی نفس أحد الطرفین خارج می شود و در این صورت این خروج دیگر چه فرقی می کند؟! این خروج به واسطه فقدان باشد، به واسطه اضطرار باشد، به واسطه عدم قدرت باشد، اصلاً به طور کلی محو بشود و به آسمان برود و یا به هر طریقی می خواهد باشد أحد الطرفین علم اجمالی منتفی شد، آن علمی که شرط برای فعلیت است نه شرط برای تنجیز، آن علمی که شرط برای تنجیز است نه شرط برای تکلیف، تکلیف همان منجزیت است که آن منجزیت هست آن انائینی که الآن در خیابان هست حکم اجتناب از آنها برای ما منجز است ولی فعلیت ندارد. در جلسه قبل عرض کردیم که در مرحله تنجز، آن حکم منجز است یعنی از إنائین در خیابان هم باید اجتناب کنیم ولی هنوز فعلی نیست. فعلیت در وقت ابتلاء هست وقتی انسان در خیابان رفت و ابتلاء به مورد پیدا کرد آن وقت فعلیت پیدا می شود...، حالا چرا إنائین مشتبّهین بگوییم؟! این همه مشروبات در مغازه و دکان ها در بیروت آیا این همه برای ما فعلیت دارند؟! نه، ولی اگر کسی بخواهد آنجا برود دیگر طبعاً برایش فعلیت پیدا می کند! در بعضی از مناطقش هم که خب ...!

این خموری که الآن در این همه دکانین هستند و این طرف و آن طرف هستند همه اینها برای ما حرام هستند و نمی شود گفت که آن خموری که الآن در فلان دکان هست حرام نیست پس حلال است! نمی توانیم این حرف را بگوییم! همه برای ما حرام هستند اما صحبت در فعلیت است یعنی در جایی که تکلیف گریبان

۱. حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۳۰۰.

مكلف را می‌گیرد، چه وقت گریبانش را می‌گیرد؟! وقتی که در مغازه خمّار رفت آن موقع گریبانش را می‌گیرد و آن موقع فعلی می‌شود.

بنابراین این مطلبی را که مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند از این نقطه نظر درست است که شما که اضطرار را موجب عدم تعلق تکلیف می‌دانید باید در مورد فقدان هم این حرف را بزنید چون در مورد فقدان هم تکلیف نیست و هنوز فعلیت ندارد. وقتی که مكلف از مرحله ابتلاء خارج شد مثل اینکه از اول نبود ...، حالا در بحث جلسه بعد یک اشکال بسیار مهم بر مرحوم آخوند وارد می‌کنیم این است که فرض کنیم یکی از اینها از اول نبود آیا علم اجمالی در اینجا - در صورت فقدان - محقق است یا محقق نیست؟! بین فقدان أحد الإنائین و بین عدم وجود أحد الإنائین **من أول الأمر** چه فرقی است؟! چه فرقی است که أحد الإنائین از اول نبود یا اینکه بود و بعد مفقود شد، بالأخره فعلاً عدم بر أحد الطرفين حاکم است، حالا این عدم یا به واسطه اضطرار و اعتبار شارع عارض بشود یا به واسطه فقدان عارض بشود، در هر دوی اینها یکی عدم تکوینی و یکی عدم عرضی یعنی اعتباری است ولی در هر دوی اینها عدم حاکم است. در جایی که عدم حاکم است تکلیف فعلیت پیدا نمی‌کند. بنابراین از این نقطه نظر می‌توانیم بگوییم که اشکال مرحوم آقای حکیم بر مرحوم آخوند وارد است.

اللهم صل على محمد و آل محمد